

زمینه‌گرایی معرفت‌شناختی*

□ بروس دبلیو. براور

ترجمه: سیدمحسن میری (حسینی)

اشاره

زمینه‌گرایی معرفت‌شناختی از راه‌حلهایی است که برای پیوند میان باور و صدق پیشنهاد شده است. پیش از این، مقاله و یا نوشته‌ای در این باب به زبان فارسی یا وجود نداشته و یا اشاره‌وار به آن پرداخته شده است. اینکه آیا زمینه‌گرایی می‌تواند خود را از اتهام نسبیت و حتی شکاکیت برهاند یا نه، مطلبی قابل تأمل و توجه است که این مقاله تا حدی بدان پرداخته است، ولی نیاز به بحث و بررسی بیشتری دارد.**

درآمد

این اندیشه که هنجارها با زمینه‌ها و بافتهای اجتماعی تغییر می‌کنند زمان طولانی‌ای است

که پذیرفته شده است ولی فقط در اواخر قرن بیستم است که فیلسوفان، به بسط گونه‌های روشنی از زمینه‌گرایی معرفت‌شناختی، یعنی نظریه‌ای که معتقد است معیارهای معرفت و توجیه با زمینه و بافت تغییر می‌کنند پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد روال متعارف بیشتر از این دیدگاه حمایت می‌کند تا دیدگاه ثابت‌گرایانه (invariantist) که قائل به وحدت معیارهای معرفت‌شناختی است.

به‌عنوان مثال فرض کنید من که فرزندانم را یک دقیقه قبل دیده‌ام بیان می‌کنم که «می‌دانم فرزندانم در باغ هستند». سپس همسایه من هارولد می‌گوید: «خوب است، چون یک زندانی فراری در پی گروگانگیری در همین نزدیکی‌هاست». پس از آن من ممکن است با عکس‌عملی بجا ادعا کنم که: «وقتی دوباره فکر می‌کنم می‌بینم که نمی‌دانم. باید دقیقاً بررسی کنم.» به نظر می‌رسد معیارهای معرفت تغییر کرده‌اند چون اکنون نیاز به تحقیق بیشتری دارند.

بزرگترین مزیت زمینه‌گرایی، پاسخ آن به شکاکیت (scepticism) است. شکاکان احتمالاتی افراطی مطرح می‌کنند، مثل اینکه امکان دارد ما خواب دیده باشیم. زمینه‌گرا تصدیق می‌کند که چنین شک‌هایی در زمینه و بافت شکاکانه مشروعند ولی معتقد است در موقعیت‌های روزمره مشروعیتی ندارند. با وجود این زمینه‌گرایی می‌تواند به‌عنوان صورتی قابل اعتراض از نسبیت‌گرایی (relativism) جلوه کند و متهم شود که معیارهایی را که ما در زمینه‌های محاوره‌ای عملی به کار می‌بریم با معیارهای درستی که تعیین می‌کنند شخص دارای معرفت است یا نه درهم آمیخته است.

۱. ارکان نظریه

زمینه‌گرایی معتقد است که معیارهای معرفت و توجیه با زمینه و بافت تغییر می‌کنند. گونه‌ای از این نظریه، که آنرا زمینه‌گرایی مبتنی بر ذهن (subject-based contextualism) بنامید، معتقد است که معیارهای معرفتی، وابسته به زمینه و بافت فاعل شناسایی است. صورت افراطی‌تر یعنی زمینه‌گرایی مبتنی بر اسناددهنده (attributor-based contextualism)، معیارها را به گونه‌ای فرض می‌کند که با زمینه‌ها و بافتهای اسناد، تغییر می‌کند. براساس دیدگاه اخیر، اسناددهنده ممکن است محقانه ادعا کند که یک شخص معرفت دارد درحالی‌که دیگری ممکن

است محقانه انکار کند همان شخص دارای معرفت مورد بحث است. فرض کنید سوزان می‌گوید: «من می‌دانم که فرزندان شما در باغتان هستند. من آنها را لحظه‌ای قبل در آنجا دیدم.» هنگامی که من دغدغه صدا کردن فرزندانم برای شام را دارم، معرفت را به سوزان اسناد می‌دهم. ولی هارولد آگاه به زندانی فراری‌ای که در جستجوی گروگانهایی در همین نزدیکیهاست معرفت را به او اسناد نخواهد داد. آنچه سوزان می‌داند متکی به زمینه‌های اسناددهنده است و نه فقط به موقعیت خودش.

زمینه‌گرایی در خصوص آن ارکان مربوط به زمینه که معیارها را معین می‌کنند نیز با یکدیگر اختلاف دارند. در مثال‌های بالا اهمیت نسبی داشتن اطلاعات دقیق، استحکام توجیه (justification) مورد نیاز را معین می‌کند. عوامل دیگری که در معیارهای معرفتی مؤثرند می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱. شکمی موجود در ذهن؛

۲. شک‌های اشاره شده؛

۳. موضوع مورد بررسی؛

۴. آن عناصر موقعیتی که بر وثوق فاعل شناسایی تأثیر دارد.

دیوید لویس (۱۹۹۶) پیشنهاد می‌کند که از «قانون همسازی [=تنظیم]» (rule of accommodation) تبعیت کنیم به گونه‌ای که بخواهیم معیارهایمان را تنظیم کنیم. آنطور که مدعیات معرفت را صادق، محسوب داریم. مایکل ویلیامز (Michael Williams, ۱۹۹۱) به سود «ضرورت‌های روش‌شناختی» استدلال می‌آورد که گزاره‌ها را از شک معاف می‌دارد اگر آنها را خواهان تغییر در مرکز اصلی تلقی کنیم. به‌عنوان مثال یک زیست-مولکول‌شناس ممکن است دغدغه‌هایی را که موضوع را به فیزیک ذرات تغییر می‌دهد نادیده بگیرد.

برخی از زمینه‌گرایان معتقدند که معرفت، ساختاری مبنایی دارد (نک: Fundamentalism). مبنایمبنای نوعاً ادعا می‌کنند که معرفت مبتنی بر باورهای پایه (basic beliefs) ای است که وثاقت معرفتی ذاتی دارند و این وثاقت، نتیجه تعلق آنها به گونه‌ای از باورها مانند باورهایی در مورد تجربه حسی (sensory experience) است.

زمینه‌گرایان هر دو ادعا را انکار می‌کنند. باورهای پایه غیرارجاعی (non-inferential) جایگاه خود را دارند زیرا آنها در زمینه و بافت، مجاز هستند و موقعیت آن نوع از باور که پایه است با زمینه و بافت تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال ممکن است توقع داشته باشیم که وقتی درباره مکان خوردن نهار صحبت می‌کنیم، باورهای پایه، دربرگیرنده باورهایی در مورد موضوعات مادی متعارف باشد درحالی که در گفت‌و شنود میان فیزیکدانان، باورهای پایه دربرگیرنده باورهایی در خصوص دیدگاههای نظری‌ای باشد که به نحو گسترده‌ای مقبول واقع شده است.

۲. مزیت‌های زمینه‌گرایی

زمینه‌گرایی گذشته از سازگاری با فعالیت‌های روزمره، پاسخ‌های جذابی هم برای اکثر مسائل فلسفی دارد. در اینجا بیایید استدلال بر تسلسل بازگشتی (regress argument) و شک‌گرایی را بررسی کنیم. فرض کنید ما معتقدیم که معرفت نیاز به توجیه دارد. استدلال تسلسل بازگشتی برای مبنای مبنای به بررسی سرشت چنین توجیهی می‌پردازد. یک باور یا وثاقت ذاتی دارد و بر این اساس «خود موجه» (self justifying) است و یا توسط ارجاعی، موجه شده است. اگر دومی باشد، در این صورت این باورها در نهایت از یکی از گزینه‌های زیر به‌وجود آمده است:

۱. باورهای موثق بالذات؛

۲. باورهای غیرموجه؛

۳. سلسله‌ای بی‌نهایت از توجیه؛

۴. توجیهی دوری (circular) که در آن برخی باورها به حمایت خودشان برمی‌خیزند.

مبنای گروان ادعا می‌کنند که (۱) تنها گزینه قابل قبول است، ولی در تبیین و دفاع از مفهوم وثاقت ذاتی مشکلاتی دارند.

آن دسته از زمینه‌گرایانی که ساختار مبنای گروانه را می‌پذیرند برای حل مشکل، این گزینه را پیشنهاد می‌کنند: توجیه در باورهایی که در زمینه خود غیرموجه هستند پایان می‌گیرد. این به دو نحو معقول و پذیرفتنی شده است. ۱. زمینه‌گرا به آن عوامل مربوط به زمینه استناد می‌کند که برای عوامل، معقول می‌سازد که توجیه را محدود کند. به‌عنوان مثال وقتی همه شرکت‌کنندگان

در یک تحقیق در مورد باوری توافق دارند، نیازی به فراهم آوردن توجیه بیشتری نیست. همچنین ممکن است زمینه‌گرا به مفهوم ضرورت روش‌شناختی ویلیامز متوسل شود که بر طبق آن، دنبال توجیه بودن می‌تواند سبب شود که بررسی‌کنندگان، الزامات رشته‌ای را نادیده بگیرند. ۲. زمینه‌گرایان مدعیند هنگامی که توجیه با باور غیرموجه پایان می‌پذیرد، درخواست توجیه بیشتر می‌تواند با شک‌هایی خاص درباره باور غیرموجه همواره مشروع گردد.

پاسخ زمینه‌گرا به شکاکیت جالبتر است. زمینه‌گرایان مدعیند شک‌های شکاکانه ما تنها در زمینه و بافت شکاکانه محقق و مشروع است. (نک: Scepticism). ویلیامز (۱۹۹۱) به موازات این جریانات پاسخی اشراقی (illuminating) ارائه می‌دهد. او استدلال می‌کند که شکاکیت، واقع‌گرایی معرفت‌شناختی (epistemological realism)، یعنی دیدگاهی که معتقد است تنها یک نظام صحیح استنتاج معرفتی مناسب وجود دارد را پیش‌فرض گرفته است. شکاکان معتقدند علم به جهان خارج، باید براساس تجربه بی‌واسطه (immediate) موجه گردد. اگر چنین است ما باید در مورد انطباعات حسی (sense impressions) از طریق باورها و یا از طریق چگونگی نمود یافتن اشیاء در مورد باورهای مربوط به جهان مادی استدلال کنیم. ویلیامز مدعی است که این نظام استنتاج تنها در زمینه شکاکانه ضروری است. در دیگر زمینه‌ها رواست که توجیه خود را با باورهایی در مورد جهان مادی شروع کنیم، و در برخی موقعیتها، همچون تحقیقات روانشناسانه در باب ادراک (perception)، می‌توانیم با باورهایی در مورد موضوعات خارجی آغاز کنیم و استنتاجاتی درباره نمودها (appearances) ترسیم کنیم. واقع‌گرایی معرفت‌شناختی نادرست است چون زمینه است که نظام دقیق استنتاج را تعیین می‌کند.

در مقابل، کیت دی‌روز (De Rose) «نظریه شرطی» متن‌گرایانه از معرفت (conditional theory of knowledge) را پیشنهاد می‌کند. فرض کنید S باور صادق به P را دارد، جایی که «اگر P کاذب می‌بود S به P باور نمی‌داشت»، باور، حسی (sensitive) است و جایی که «حتی اگر P کاذب می‌بود S به P باور می‌داشت» باور، غیرحسی است. دی‌روز (De Rose, ۱۹۹۵) «این قانون حسی بودن را تایید می‌کند که هرگاه کسی اظهار کند که S به P علم دارد، معیارهای معرفت مطرح شده‌اند تا حسی بودن باور S به P را برآورده سازند و معیار منتج شده برای همه باورهای در آن زمینه کاربرد دارد.»

فرض کنیم باور P این است که «خانهٔ S قرمز است». اگر کسی ادعا کند که S به P علم دارد، لازمهٔ قانون «حسی بودن» این است که اگر خانهٔ S به رنگ دیگری بود S به P باور نمی‌داشت. فیلسوفان عموماً شرطی‌های ذهنی را با در نظر گرفتن این امر ارزیابی می‌کنند که آیا در جهان‌های ممکن که به جهان متحقق «نزدیکند» ولی در آنها مقدم التزامی صادق است، نتیجه نیز صادق است یا نه. «اگر P نباشد S همچنان به P باور خواهد داشت» صادق خواهد بود، اگر در جهان‌های مشابه نسبت به جهان ما، با این تفاوت که در آنها خانهٔ S قرمز نیست، S بتواند رنگ آن خانه را بگوید. به نحوی شهودی، در جهان‌های نزدیک، S می‌تواند رنگ را معین کند اگر S، قابلیت‌های متعارف ادراکی را بکار گیرد.

در مقابل، باور q را این می‌گیریم که، «من یک مغز در یک خمره [= لولهٔ آزمایشگاهی] هستم» در جایی که در ذهن این احتمال شکاکانه را می‌دهیم که یک مغز با یک کامپیوتر پیچیده که تجربه روزمره را شبیه‌سازی می‌کند مرتبط است. اگر کسی ادعا کند که S به «نه q» معرفت دارد، قانون حسی بودن می‌طلبد که اگر q صادق باشد S به «نه q» باور نخواهد داشت (یعنی S به q باور خواهد داشت). این مستلزم قابلیت معرفتی بسیاری است، زیرا ما آنرا با در نظر گرفتن اینکه آیا S به q - در جهانهایی که S یک مغز در یک خمره [= لولهٔ آزمایشگاهی] است - باور دارد یا نه ارزش‌گذاری کرده‌ایم. نزدیکترین چنان جهانی از جهان متحقق دور است، زیرا در جهان متحقق ما نمی‌توانیم دریابیم که ما مغزهایی در خمره هستیم یا نه. هرگاه قانون حسی بودن معیارهایی را مطرح می‌کند به نحوی که ما باید چنین جهانهایی را در نظر بگیریم، همین کار را هم برای دیگر باورهای داخل زمینه، از جمله P، انجام می‌دهد. ولی در جهانی که S یک مغز در خمره است، S به P باور خواهد داشت ولو آنکه P نادرست باشد - در آن جهان، S نمی‌تواند رنگ هیچ چیز را تعیین کند! بنابراین در زمینه‌هایی که P به تنهایی در نظر گرفته شده است S به P معرفت دارد؛ ولی هنگامی که S، P و یک فرض شکاکانه را در سر دارد، قانون حسی بودن، معیارهایی را در سطحی برمی‌انگیزد که در آن باورهایی متعارف همچون P دیگر متعلق معرفت نیستند.

این پاسخ‌ها به شکاکیت، پیامدهایی داشته است که ویلیامز آنرا «ناپایداری» (instability) می‌نامد و لوئیس از آن با عنوان «گریزپایی» (elusiveness) یاد می‌کند؛ اینکه وقتی ما شک‌های شکاکانه‌ای دربارهٔ معرفت متعارف مطرح می‌کنیم، زمینه را عوض می‌نماییم و بدین طریق آن

معرفت را «ویران می‌سازیم». در متن شکاکانه، شکاک در بحث برنده می‌شود. ولی این ممکن است برای زمینه‌گرایی سودمند باشد، چون می‌تواند هم حکم ما به اینکه در وضعیت‌های روزمره خود دارای معرفتیم و هم این احساس که شک‌های شکاکانه باید بطور جدی مورد توجه قرار گیرد را تبیین کند.

۳. زمینه‌گرایی به مثابه نسبیت‌گرایی

در خصوص «زمینه‌گرایی» دو اعتراض، شالوده‌حمله به نسبیت‌گرایی را تشکیل می‌دهد. اشکال اول اینکه بنظر می‌رسد زمینه‌گرایی این‌گونه گزاره را می‌پذیرد: S به P علم داشت، ولی اکنون با اینکه قرینه (evidence) و وثاقت S همان است که بود S به P علم ندارد. مردم چگونه می‌توانند به چیزی در یک زمان معرفت یابند ولی در زمانی بعد به آن معرفت نداشته باشند اگر همان توجیه را که همواره داشته‌اند داشته باشند؟

اعتراض دوم فشارش بیشتر است. به نظر می‌رسد آن نسبیت‌گرایان که در مورد صدق (truth) موضع روشن دارند - آنها که مدعیند یک قضیه ممکن است برای عده‌ای صحیح و برای گروهی دیگر غلط باشد - معتقدند یک گزاره واحد می‌تواند هم صحیح و هم غلط باشد. این سخن، ناهماهنگ بنظر می‌رسد؛ مفهوم صدق، دیگر در بازی نیست اما با «صدق برای» (truth for) یا «صدق از منظر» (truth from a point of view) جایگزین شده است. زمینه‌گرایی مبتنی بر ذهن از این نگرانی مبرا است، زیرا تا زمانی که «S به P معرفت دارد» بسته به زمینه S، صادق یا کاذب است، اینکه «S به P در متن C معرفت دارد» از همه نقطه‌نظرها صحیح است. با این حال زمینه‌گرایی مبتنی بر اسناددهنده معتقد است که صدق گزاره‌ها درحالی‌که این دو شکل را دارند: «S به P معرفت دارد» یا «S به P در زمینه C معرفت دارد» (جایی که C به زمینه ذهن S اشاره می‌کند). نسبت به زمینه اسناددهنده نسبی است. به نظر می‌رسد هیچ صدقی در مورد اینکه S به P علم دارد وجود ندارد بلکه فقط «صدق برای» یا «صدق از منظر» وجود دارد.

برای پاسخ به این اشکالات باید با کلمه «معرفت دارد» به‌مثابه واژه‌ای اشاره‌[ارجاعی] (indexical term) شبیه «من» یا «آن»، ضمیر یا صفت اشاره، رفتار کنیم.

ما به تبعیت از دیوید کاپلان (David Kaplan, ۱۹۸۹) می‌توانیم میان مشخصه یک امر

اشاره‌ای، یعنی بخشی از معنا که ثابت است، و محتوا که تغییر می‌کند تمایز قائل شویم. به گونه‌ای تقریبی مشخصه «من» کارکردی از زمینه نسبت به گوینده است و محتوای «من»، گوینده است، در یک موقعیت مشخص کاربرد.

بر طبق دیدگاه دی‌رز (۱۹۹۲)، مشخصه «S به P معرفت دارد» نیاز به این دارد که [اولاً] S به P باور داشته باشد، [ثانیاً] P صادق باشد، [ثالثاً] S در موقعیت معرفت‌شناختی به اندازه کافی خوب نسبت به P باشد. ولی آنچه «به اندازه کافی خوب» است با زمینه تغییر می‌کند، از اینرو محتوای یک اسناد معرفتی، آن سطح از موقعیت معرفتی است که در آن زمینه به اندازه کافی خوب تلقی می‌شود.

به عنوان مثال مشخصه «می‌داند» در (W) «کلارا می‌داند که در لیوان آب است» نیاز به این دارد که کلارا باور داشته باشد به اینکه آب در لیوان است، [و نیز] اینکه این باور صادق باشد، [و نیز] اینکه کلارا در موقعیت به اندازه کافی خوب باشد تا بتواند با قاطعیت مشخص کند که در لیوان آب است. ولی اینکه کلارا در موقعیت به اندازه کافی خوب قرار دارد یا نه با زمینه اسناددهنده تغییر می‌کند. در جایی که توجه اسناددهنده معطوف به آب دادن گیاهان است، محتوای «می‌داند» در (W) مستلزم این است که موقعیت کلارا به اندازه کافی خوب است. اگر او توانایی متعارف یک فرد برای شناختن آب را داشته باشد، در چنین موردی (W) صادق است. در حالی که اگر اسناددهنده درگیر آزمایش‌های مهمی است، محتوای «می‌داند» در (W) مستلزم این است که موقعیت کلارا به اندازه کافی خوب است تنها اگر تحلیلی شیمیایی را به انجام رسانیده باشد، و در چنین مورد (W) غلط است (با فرض اینکه کلارا آن تحلیل را به انجام نرسانده است). در مورد طریقی که شرایط صدق (W) با زمینه تغییر می‌یابد، رمزوراز بیشتری از طریقی که شرایط صدق «من کلیدهایم را گم کردم» و «این یک گل سرخ است» با زمینه تغییر می‌یابد وجود ندارد.

اشکال دوم به نسبت‌گرایی به راحتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، زیرا: صدق نسبت به زمینه اسناددهنده، نسبی است ولی مفهوم صدق از طریق برخورد با مدعیات معرفت به این عنوان که دارای مؤلفه‌ای اشاره‌ای است محفوظ می‌ماند. اما اولین اعتراض چه؟ در هر زمینه‌ای، معیارهای معرفتی در یک سطح قرار داده شده‌اند به گونه‌ای که نمی‌توانیم دو گروه مختلف از معیارها را در ارزیابی یک جمله در آن زمینه به کار گیریم، بنابراین گزاره‌هایی به شکل «S به P معرفت داشت»

ولی درحالی که قرینه و وثاقت S همانطور باقی مانده‌اند «S دیگر به P معرفت ندارد» را رد می‌کنیم در عین حال یک جملهٔ فرازبانشناختی متطابق ممکن است درست باشد: «S به P معرفت دارد» صادق بود ولی اکنون در حالی که قرینه و وثاقت S همانطور پابرجا هستند «S به P علم دارد» کاذب است. زمینه‌گرا [در پاسخ] استدلال می‌کند که با فرض اشاره‌ای بودن اسنادهای معرفت، این امر قابل اعتراض نیست.

۴. دیگر اعتراضات

بیانید چهار اعتراض دیگر را بررسی کنیم:

۱. معرفت ممکن است بیشتر از مقداری که زمینه‌گرایی روا می‌دارد نیاز به یکدستی داشته باشد. ادوارد کریگ (Edward Craig, ۱۹۹۳) استدلال کرده است که کارکرد مدعیات معرفت این است که بر اطلاعات قابل اعتماد برچسب است. ولی اگر معیارهای معرفتی همواره در تغییر باشند ما نمی‌توانیم به اطلاعات بدست آمده، در زمینه‌ای دیگر اتکا کنیم بی‌آنکه پیایی به ارزیابی مجدد معرفت خود در موقعیت جدید بپردازیم. دست کم به معیارهای ارزیابی یک دست در گسترهٔ وسیع زمینه‌های مورد پژوهش نیاز داریم. پاسخ زمینه‌گرا باید این باشد که یک مجموعهٔ اساسی و هماهنگ معیارها هنگامی کاربرد دارد که عوامل زمینه‌ای خاصی غایب باشند.

۲. هارولد ممکن است در یک زمینه بگوید «فرزندان شما در باغند» ولی وقتی از زندانی فراری‌ای که در همان نزدیکی بدنبال گروگانگیری است با خبر می‌شود نمی‌تواند همان بیان [= تعبیر] (assertion) را داشته باشد. شرایط بیان‌پذیری [= تعبیر پذیری] (assertibility) آن ادعا، تغییر کرده، با این وصف مطمئناً شرایط صدق تغییر نکرده است. آیا همین چیز برای اسنادهای معرفت به کار نمی‌آید؟ شرایط بیان‌پذیری مدعیات معرفت، با زمینه تغییر می‌کنند ولی چرا این نشان می‌دهد که شرایط صدق برای مدعیات معرفت نیز تغییر می‌کند؟ پاسخ زمینه‌گرا متکی بر این استدلال است که گویندگان تنها هنگامی محقانه P را اظهار می‌دارند که توجیه کافی برای ادعای معرفت به P را داشته باشند. بنابراین مدعیات معرفت ممکن است جدایی میان شرایط بیان‌پذیری و شرایط صدق را روا ندارد.

۳. زمینه‌گرایی‌ای که باورهای غیرموجه را رومی دارد با مشکل مواجه است. اگر هیچ زمینه‌ای برای باورهای غیرارجاعی وجود نداشته باشد قطعاً و حقیقتاً توجیه را فراهم نکرده‌ایم. مبنای‌گرایان و انسجام‌گرایان ادعا خواهند کرد که می‌توانند رواداری ما در مورد فقدان توجیه صریح را توضیح دهند. آنان ابتدا دیدگاه بالا را که، زمینه‌گروی، شرایط قابلیت اظهار یافتن در یک زمینه‌ی عادی را با شرایط صدق که به نحو زمینه‌ای معین نشده‌اند در هم آمیخته است، تأیید می‌کنند. ممکن است مبنای‌گروان استدلال کنند که باورهای پایه دارای حداقل وثاقت ذاتی هستند ولی برای یک تحدی مشروع باید توجیه شدنهای بیشتری وجود داشته باشد.

برخی انسجام‌گرایان (coherentists) ادعا می‌کنند که منسجم‌ترین نظریه، زمینه‌هایی را برای پذیرفتن اولین خروجی شناختی (cognitive outputful) از سازوکارهای حسی ما فراهم می‌آورد. این خروجی، باورهای پایه را در یک زمینه فراهم می‌آورد، ولی همواره در مورد نظریه‌ای وسیع‌تر قابل توجیه است، پاسخ زمینه‌گرا به چنین دیدگاههایی نیاز به استدلالهای تفصیلی در مورد معقول و پذیرفتنی بودن مبنای‌گروی و انسجام‌گروی دارد.

۴. بسیاری از شکاکان معتقدند به واقعیاتی درباره‌ی شرایط انسانی اشاره می‌کنند که آنقدر مهمند که مدعیات معرفت عادی را مشکوک می‌کنند. همانطور که باری استراد (Barry Straud, ۱۹۹۶) می‌گوید «ما ادراکی عینی از جهان داریم که نتیجه‌اش این است که تقریباً تمامی باورهای ما درباره‌ی آن می‌تواند اشتباه گرفته شود. اگر این حقیقتی مبنایی باشد.» در این صورت نمی‌توانیم صرفاً با اشاره به اینکه در برخی زمینه‌ها ما به حسب عادت نگرانی‌های شکاکانه را نادیده می‌گیریم، از شکاکیت اجتناب کنیم. پاسخ به این اعتراض اولاً تأکید بر این دارد که زمینه‌گرایی قدری حق را به شکاکیت می‌دهد؛ و ثانیاً زمینه‌گرایی، برخلاف شکاکیت به سرچشمه‌های گفتمان درباره‌ی معرفت تأکید می‌ورزد.

پی‌نوشت‌ها

*. مشخصات اصل این مقاله به قرار زیر است:

Contextualism, Epistemological in Routledge Encyclopedia of Philosophy, Bruce W. Brower. London and New York (1998).

***. در این خصوص مقاله‌ای در دست تهیه است که به یاری خداوند کریم در آینده نزدیک، تقدیم خواهد شد.

منابع و مأخذ

کتابها و مقاله‌های ارجاعی و برخی از دیگر نوشته‌ها در این زمینه:

Annis, D. (1978) 'A Contextual Theory of Epistemic Justification', *American Philosophical Quarterly* 15: 213-19.

یکی از اولین گزارش‌های روشن دربارهٔ زمینه‌گرایی.

Aristotle (mid 3rd century BC) *Metaphysics*, ed. W.D. Ross, Oxford: Oxford University Press, 1924, 2 vols.

اگرچه ارسطو تمامی جهات زمینه‌گرایی را مورد حمایت قرار نداده است، ولی می‌توان در نوشته‌هایش بنیادی برای زمینه‌گرایی مبنی‌گرا پیدا کرد. بطور خاص در 1011a-14.

Cohen, S. (1987) 'Knowledge, Context, and Social Standards', *Synthese* 73: 3-26.

بحثی مهم و سرنوشت‌ساز دربارهٔ چگونگی تاثیرگذاری توانمندی و مهارت به‌عنوان عاملی زمینه‌ای، بر مشروعیت شک‌ها و عقیم نمودن بررسی‌ها.

Craig, E. (1993) 'Understanding Scepticism', in J. Haldane and C. Wright (eds) *Reality, Representation and projection*, Oxford: Oxford University Press.

پاسخ به زمینه‌گرایی‌ای که اهتمام به گسترش و تحکیم گزینهٔ مهمی در خصوص درک نقش اجتماعی مدعیات معرفتی دارد.

DeRose, K. (1992) 'Contextualism and Knowledge Attributions', *Philosophy and Phenomenological Research*, 52: 913-29.

توصیفی زمینه‌گروانه در باب شرایط صدق مدعیات معرفتی و مقدمه‌ای خوب برای زمینه‌گرایی مبتنی بر اسناددهنده.

DeRose, K. (1995) 'Solving the Sceptical Problem', *The Philosophical Review* 104: 1-53.

پاسخی پرمغز و پرمایه بر اساس زمینه‌گرایی به شکاکیت.

Hambourger, R. (1981) 'Justified Assertion and the Relativity of Knowledge', *Philosophical Studies* 40: 241-69.

بررسی دقیقی دربارهٔ رابطهٔ میان اظهار (بیان) و معرفت.

Kaplan, D. (1989) 'Demonstratives', in J. Almog, J. Perry and H. Wettstein (eds) *Themes Form Kaplan*, Oxford: Oxford University Press, 481-563.

کاری مهم و درخور در خصوص منطق امور اشاری و ارجاعی. نظریه‌ای که در اینجا گسترش یافته و بر آن تأکید شده است، ممکن است به مدل‌های زمینه‌گرایی‌ای که به 'دانستن' به عنوان [امری] ارجاعی و اشاری می‌پردازد تعمیم و گسترش یابد.

Lewis, D. (1996) 'Elusive Knowledge', *Australasian Journal of Philosophy* 47: 549-67

تحقیقی است در باب این که چگونه معرفت؛ هنگامی که ما درباره آن به تأمل می‌پردازیم؛ اعتبار خود را از دست می‌دهد. این نوشتار حاوی فهرستی مهم از مؤلفه‌های زمینه‌گروانه است.

Stroud, B. (1996) *Epistemological Reflection on Knowledge of The External, World Philosophy and Phenomenological Research* 56: 345-58.

پاسخ به ویلیامز با رویکردی شک‌گرایانه.

Unger, P. (1984) *Philosophical Relativity*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press;

حاوی توصیفی اساسی و دقیق از زمینه‌گرایی و ثابت‌گرایی.

Williams, M. (1991) *Unnatural Doubts: Epistemological Realism and the Basis of Scepticism*, Oxford: Blackwell.

که از آغاز تا انتها تماماً به بررسی شکاکیتی اختصاص دارد که به تحکیم و رشد‌گزینۀ زمینه‌گرایی می‌پردازد.

Wittgenstein, L. (1969) *On Certainty*, Oxford: Blackwell.

حاوی توصیف و بیانی مبناگروانه - زمینه‌گروانه در باب توجیه و یقین. و بطور خاص بنگرید به بندهای ۱۱۰ - ۸۲، ۶۶-۱۵۱ و ۵-۲۲۴.